

امانت عظمای الهی

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

در آثار مبارکه با اصطلاحاتی چون «امناء»، «خائنین» و «امانات الهی» مواجه می‌شویم که بسیار تکرار شده است. شاید اغلب اوقات بدون توجه و تعمق از کنار آنها رد شده باشیم، در حالی که از جمله موارد بسیار مهم در زندگی مؤمنین به امر الهی است. نگاهی به این عبارات، قدری ما را وادار به تأمل بیشتر می‌نماید:

«... یُؤدّوا أماناته فی أنفسهم» (کلمات مکنونه عربی)، «... لتکون لی امینا» (همان)، «اسألک بأصفیائک و امنائک و بالذی جعلته خاتم انبیائک» (نسائم الرحمن، ص ۱۵)، «انّ الشّهاده فی سبیلک کانت أمل انبیائک و امنائک» (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۵) «بریتک و خلقک؛ ای رب لا تمنعهم عن بحر علمک و لا تحرمهم عمّا قدرته للمقرّبین من اصفیائک و المخلصین من امنائک.» (مناجاة، ص ۱۸۹)

«اگر احبای الهی به طراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند، ضرش به خود آن نفوس و جمیع ناس راجع. اولاً آن نفوس ابداً محلّ امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربّانیه نخواهند شد و ثانی، سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود.» (اقتدارات، ص ۱۶۸)

حضرت ولی‌ام‌الله نیز این اصطلاح را در خصوص احبایی که در مدن و قراء عالم متشتت شده، به انتشار پیام الهی پرداختند به کار برده‌اند؛ مثلاً در توقیعی می‌فرمایند:

«... کتب امریه به متجاوز از هزار کتاب‌خانه عمومی به همت حاملان امانت الهیه تقدیم گشت.» (توقیعات مبارکه، ۱۹۵۲-۱۹۴۵، ص ۱۵۸ / توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۳۳۲)

در جای دیگر مذکور:

«تشئت حاملان امانت الهیه در میادین مختلفه در اقطار شرقیه و غربیه ...» (مأخذ فوق، ص ۱۶۸ / توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۳۴۲)

هیكل مبارک احبای الهی را «حاملان امانت الهیه» خطاب می‌فرمایند:

«ای حاملان امانت الهیه از جهتی آوازه امر الهی بلند است و تباشیر عصر عظمت حضرت بهاء الله بر عالم و عالمیان لائح.» (توقیعات مبارکه، ۱۹۲۷-۱۹۳۹، ص ۲۶۰ / توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۵۸)

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به یکی از اماء الرحمن می‌فرمایند:

«اگرچه به ظاهر از جرگه نسائی و به حسب اوهام ناس ضعیف و ناتوان، اما در ظل آفتاب حقیقت، گوی سبقت و پیشی را از رجال میدان ربودی و به قوت و توانایی مبعوث شدی که حمل امانت کبری کردی و مظهر آیه "فحملها الانسان" گشتی.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۸۹)

این امانت چیست و مقصود از امناء چه کسانی هستند؟ خائنین چه کسانی هستند که در حق آنها می‌فرمایند: «الیوم امناء موجود و لثالی عرفان الهی مشهود و سارقین و خائنین از اطراف در کمین»؟ (حدیقه عرفان، ص ۵۵)

«قدر این مقام اعلی و غایت قصوی و دُزّه اولی را بدان و این جوهر ثمین را از بصر سارقین و خائنین به اسم حق جل جلاله حفظ نما.» (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۵۰)

«قدر خود را بدانید و مقامات خود را به اسم حق حفظ نمایید؛ چه که مشرکین و منکرین و خائنین به لباس توحید و اقبال و امانت ظاهر شده‌اند و به کمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مشغولند.» (اقتدارات، ص ۲۷۴)

به هر حال، هر جا صحبت از امانت باشد، دو گروه امین و خائن نیز مطرح خواهند بود. اولی حافظ امانت است و دیگری نه تنها به آن خیانت می‌کند، بلکه سعی در گمراه کردن (امناء) و وادار کردن آنها به خیانت نیز دارد.

حال، سؤال این است که منشاء این اصطلاحات چیست؛ کجا است؛ آن امانت یا امانات چیست؟ اگر تعدد امانات وجود دارد، ارتباط بین آنها را چگونه می‌توان یافت؟

منشأ این اصطلاح

در قرآن کریم آیه‌ای است گویای آن که چون خالق توانا از خلق کائنات فراغت یافت، خواست که امانتش را به یکی از آنها بسپارد. در میان آنها جست و هیچ‌یک را توانا برای حمل این امانت که بس سنگین می‌نمود، نیافت. پس آن را به انسان سپرد تا که در سفر ابدی‌اش آن را حمل کند. شاید نتوان گفت که هیچ‌یک از کائنات توانایی حمل آن را نداشتند؛ بلکه باید گفت که هیچ‌یک استحقاق و شایستگی آن را نداشتند تا بار این امانت را به دوش بکشند و تا ابدیت همراه داشته باشند و به عبارت دیگر، خداوند نهایت درجه لطف خود را به انسان نشان داد تا خلیفه او بر روی زمین باشد؛ تا اشرف مخلوقات باشد؛ تا که انسان باشد. آیه مزبور در سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷۲ است. عین آیه مبارکه چنین است:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ؛ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ
أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.»

بهاء الدین خرمشاهی آن را این‌گونه ترجمه کرده است:

«ما امانت [خویش] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، ولی از پذیرفتن آن سر باز زدند و از آن هراسیدند و انسان آن را پذیرفت که او [در حق] خویش [ستمکار نادانی بود.]» (قرآن کریم، انتشارات دوستان، ص ۴۲۷)

در این جا باید تبیین حضرت عبدالبهاء بر دو اصطلاح مذکور در آیه مزبور نقل شود؛ زیرا در طول سال‌ها احدی به معنای آن پی نبرد و سعدی و حافظ نیز آن را به غلط تعبیر فرمودند. دولغت (ظلوم) و (جهول) به صیغه مبالغه خوانده و تعبیر شده است؛ سعدی فرماید:

من آن ظلوم جهولم که اولم گفتمی چه خواهی از ضعفا ای کریم وز جهال
 مرا تحمّل باری چگونه دست دهد که آسمان و زمین برنتافتند و جبال
 (کلیات سعدی، ص ۷۳۱)

حافظ فرماید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند

خواجه عبدالله انصاری گوید:

«کریم امانت عرضه دادی، بگریخت کوه. چون است که امانت بهره من آمد،
 تجلی بر کوه؟» (سخنان پیرهرات، ص ۷۲)

مولوی گوید:

کرد فضل عشق انسان را فضول زین فزون جوی ظلوم است و جهول
 ظالمست او بر خود و بر جان خود ظلم بین کز عدل‌های او می‌برد
 جهل او مر علم‌ها را اوستاد ظلم او مر عدل‌ها را شد رشاد
 (مثنوی، دفتر ۳، ابیات ۷۶-۴۶۷۲)

از نظر نجم‌الدین رازی، ظلوم و جهول بودن انسان است که او را مستعد قبول امانت الهی کرد. انسان مجموعه‌ای است از هر دو عالم جسمانی و روحانی «که هم آلت محبت و بندگی به کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود». (نجم رازی، مرصادالعباد، ۱۳۵۲، ص ۴۱) ملائکه از نور و دارای صفات روحانی‌اند، اما قوت صفات جسمانی ندارند. حیوانات قوت و استعداد صفات جسمانی داشتند، ولی نور و صفای روحانی ندارند؛ و لذا هیچ یک بار امانت را قبول نکردند. و «چون انسان مجموعه دو عالم روحانی و جسمانی بود، او را به کرامت حمل امانت مکرم گردانیدند. سیر و لقد کرّمنا الادمّ آن بود». (همان، ص ۴۲)

اما در آثار حضرت عبدالبهاء دو معنی برای «ظلوم و جهول» مشاهده شد. یکی آن که می‌فرمایند:

«اما آیه قرآن که در حقّ حامل امانت کبری ظلوم و جهول می‌فرماید، این ظلوم و جهول مبالغه ظالم و جاهل نیست؛ بلکه معنیش مظلوم و مجهول است. یعنی حامل امانت کبری مظلوم است؛ زیرا خلق انکار و استکبار می‌نمایند؛ و مجهول‌القدر است، قدر او را نمی‌دانند.» (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۵۰)

و دیگر آن که می‌فرمایند:

«جمیع بشر هرچند به طراز خلعت انسانی مزین، ولی از حقیقت آن بی‌خبر. این موهبت کلیّه در حقیقت انسانی جلوه نموده ولی انسان غافل و ذاهل. یک معنی از معانی آیه مبارکه "انه کان ظلوماً جهولاً" این است. الحمدلله احبّای الهی متنّبّه به این الطاف و احسان و منجذب این موهبت بی‌پایان.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۸۹)

امانت کبری چیست؟

مفسران اسلامی در این خصوص متحیر مانده‌اند که آن امانت چیست. هر یک از مفسرین حدس‌هایی زده و مواردی را ذکر کرده‌اند. بهاء‌الدین خرّمشاهی، ذیل آیه مزبور نویسد که ابوالفتوح برای امانت چندین وجه شمرده است:

۱. تکالیف و عبادات و افتراض (به گردن گرفتن) طاعات، فرایض و حدود، مأمورات و منهیات.

۲. روزه و غسل جنابت.

۳. فزح، به این معنی که زنان و مردان باید خود را از حرام نگاه دارند.

۴. امانات مردم و وفای به عهد.

۵. امانت هایبیل است و انسانی که در امانت خیانت کرد، قاییل است.

۶. دلایل و عجایب صنع الهی است که بر مکلفان عرضه کرد.

و اما عرفای مسلمان تفسیرهایی در این مورد دارند که به اختصار ذکر می‌شود. عده‌ای از صوفیان امانت را (توحید) دانند. (قشیری، لطائف‌الاشارات، ج ۵، ص ۱۷۳) امام محمد غزالی اعتقاد دارد که آن چه انسان را از موجودات دیگر متمایز کرده تا بتواند امانت الهی را قبول نماید، دلی است که استعداد حمل امانت را دارد و آن امانت «معرفت و توحید» است. (غزالی، احیاء علوم‌الدین، ج ۸، ص ۲۵) او گاهی خود «دل» را امانت الهی داند. (همان، ج ۱۱، ص ۱۹۰)

نجم‌الدین رازی در مقدمه مرصادالعباد، مقصود از وجود انسان را تحمّل بار امانت می‌داند. از نظری، «امانت» چیزی جز معرفت ذات و صفات خداوندی نیست. دلیل این مطلب، حدیث مشهور کنز است که داود علیه السلام پرسید: «پروردگارا چرا خلق را آفریدی؟» خداوند فرمود: «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لاعرف». نجم رازی در ادامه گوید:

«و معرفت حقیقی جز از انسان درست نیامد، زیرا که مَلک و جنّ اگرچه در تعبّد با انسان شریک بودند، امّا انسان در تحمّل اعباء بار امانت معرفت از جملگی کاینات ممتاز گشت که "انّا عرضنا الامانة على السموات والأرض و الجبال فأبین أن یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان". مراد از آسمان اهل آسمان است یعنی ملائکه و از زمین اهل زمین یعنی حیوانات و جنّ و شیاطین و از کوه اهل کوه یعنی وحوش و طیور.» (نجم رازی، مرصادالعباد، ۱۳۵۲، ص ۲)

بهاء الدّین خرّمشاهی با نقل قول سیّد مرتضی علم الهدی معتقد به «حذف و ایجاز» شده این تعبیر را بر تعبیر پیشین، یعنی «مقصود از آسمان ها و جبال و زمین، همانا اهل آسمان ها و کوه ها و زمین است» ترجیح می دهد. او چنین می نویسد:

«سیّد مرتضی علم الهدی بر آن است که در این آیه حذف و ایجازی هست. چنان که عادت عرب و جزو فصاحت و بلاغت قرآن است و وقتی می فرماید: "انّا عرضنا الامانة" تقدیرش این است که "انّ السموات والأرض و الجبال لو كنّ ممّا یأبی و یشفق و عرضنا علیهنّ الامانة لأبین و اشفقن" (آسمان ها و زمین و کوه ها اگر از جمله موجوداتی بودند که ابا و اشفاق داشتند، و بر آنها امانت خود را عرضه می داشتیم، هر آینه ابا می کردند و هراسان می شدند) و معلوم را به جای واقع نهاده است. و این تأویل بهتر است از آن که بعضی گویند مراد از «السموات والأرض»، اهل السموات والأرض است.» (بهاء الدّین خرّمشاهی، قرآن کریم، ص ۴۲۷)

از نظر حلاج، محلّ امانت «دل» است. (بقلی شیرازی، شرح شطیبات، ۱۳۷۴، ص ۴۱۴) مستملی بخاری، در باب صبر، از کتاب شرح التّعرف، تسلّط محبّت بر دل انسان را همراه با بلامی داند. بلاهایی که «کوه طاقت کشیدن آن بار ندارد و سر عارفان آن و هزار چندان بکشد و باک ندارد.» (مستملی بخاری، شرح التّعرف لمذهب التّصوّف، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲۷)

احمد غزالی «عشق» را امانت الهی داند. او گوید: «سِرّ این که عشق هرگز به کس روی ننماید، سبب آن است که او مرغ ازل است؛ این جا آمده مسافر». (غزالی، احمد، سوانح، در مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، طبع دانشگاه طهران، ص ۱۱۹) جایگاه این امانت، دل انسان است که محبوب خداوند واقع شده است:

«خاصیت آدم آن بس است که محبوبیش بیش از محبتی بود؛ این اندک منقبتی نبود. "یحِبَّهُم" چندان نزل فرستاد پیش از آمدن او که الی الابد نوش می‌کند، هنوز باقی بود ... اگر به سر وقت بینا گردی، معلوم شود که قاب قوسین ازل و ابد دل توست و وقت تو.» (همان، ص ۱۱۹)

عین‌القضات همدانی نیز همانند استاد خویش، امانت را عشق می‌داند. اما از نظری، عشق خداوند به انسان، امانتی بود که انسان استعداد دریافت آن را داشت. در نظر وی، ابلیس نیز چون به غیر خدا سجده نکرد، عشق به خداوند داشت، اما خداوند عشق به انسان دارد و این همان امانت الهی است:

«ای دریغا گناه ابلیس، عشق او آمد با خدا؛ و گناه مصطفی دانی که چه آمد؟ عشق خدا آمد با او. یعنی عاشق شدن ابلیس خدا را، گناه او آمد؛ عاشق شدن خدا پیغامبر را گناه او آمد ... جهانی باید تا ذره‌ای از این ذنب و گناه، او را نصیبی دهند که عبارت از آن امانت آمد و بر آدم و آدم‌صفتان بخش کردند.» (عین‌القضات همدانی، تمهیدات در مصنفات عین‌القضات همدانی، ج ۱، ص ۲۲۹)

به این دلیل است که از نظر عین‌القضات «گوهر امانت صمدیت را محلّ و موضع انسان آمد». (همان، ص ۲۶۲) عشق امانتی است که دین و مذهب عاشقان است (همان، ص ۲۸۶)؛ در اندرون دل هر انسانی هست و لذا باید آن را در خود جست: «طالبان خدا او را در خود جویند، زیرا که او در دل باشد و دل در باطن ایشان باشد.»

(همان، ص ۱۸۷) از نظر عین القضاة، روح انسان آینه‌ای است که خداوند جمال خویش در آن می‌بیند و محبت امانتی است که در دل انسان قرار داده است.

ابن عربی نیز در این میان نظراتی دارد. او گوید که امانت همان صورتی است که خداوند حضرت آدم را بر آن آفرید و او را استحقاق خلیفة اللّٰهی بخشید. این همان امانتی است که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها تحمل آن را نداشتند. (شق الجیوب، ۱۳۲۵، ص ۴۵) و البتّه امانت باید روزی به صاحب امانت باز گردد. در این باب در بخش عبودیت به مطلبی در باب تقدیم عبودیت به ساحت حقّ مطرح خواهد شد. ابن عربی گوید که انسان از آن جهت خلیفة الله است که به صورت و مثال الهی خلق شده است. (فتوحات مکّیه، ج ۱، ص ۲۶۳)

معنای امانت در آثار بهائی

در آثار مبارکه بهائی در موارد عدیده به این امانت کبری صریحاً یا تلویحاً اشاره شده است. مواردی که راقم سطور توانست بیابد، ذیلاً نقل می‌شود.

عهد و میثاق الهی

عهد و میثاق الهی به معانی مختلف ذکر شده است. اما آن چه که مدّ نظر است، عهد ازلی خداوند با انسان است که بقیه موارد از آن نشئت می‌گیرد و البتّه نقض هر یک از موارد دیگر، فی نفسه دالّ بر نقض عهد اولی است. زیرا وفای به عهد ازلی مستلزم وفای به سایر موارد نیز هست. از آن جمله می‌توان به عهد مظهر ظهور با بندگان در خصوص اطاعت از وصی، اجرای اوامر و خودداری از ارتکاب مناهی، ابلاغ امر او به سایر نفوس که خبر ندارند، ایمان آوردن به مظهر ظهور بعد اشاره کرد.

عهد ازلی که معروف به «عهد الست» نیز هست، تأیید جمیع بندگان در ابتدای خلقت است که در جواب «الستُ برِّکم» ندای «بلی بلی» برآوردند و اراده خداوند را بر اراده خود ترجیح دادند. این معنی در آن فقره معروف کلمات مکنونه نیز مندرج است که می‌فرمایند:

«ای دوستان من، آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده، جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمه طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود. ای دوستان، رضای خود را بر رضای من اختیار کنید و آنچه برای شما نخواهم، هرگز نخواهید و با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده، نزد من می‌آیید. اگر صدر را مقدّس کنید، حال آن صحرا و آن فضا را به نظر در آرید و بیان من بر همه شما معلوم شود.» (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۸-۳۷۷)

در واقع در همین مورد، کاملاً مشهود می‌گردد که معنای دیگر «امانت»، یعنی «عبودیت» نیز در «عهد و میثاق الهی» مندمج است و البته وقتی به عبارت «اعملوا حدودی حبّاً لجمالی» نیز ناظر باشیم، متوجه می‌شویم که معنای دیگر امانت که همانا محبت الهی است، در همین بیان مشهود است. و اما عهدی که ما با جمال قیوم بستیم، به نام عهد الست از آن یاد می‌شود که در سوره اعراف، آیه ۱۷۱ به بعد آن داستان نقل شده است:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.»

این عهد از آنها گرفته شد تا مبادا در یوم قیامت اظهار بی‌خبری کنند.

حضرت عبدالبهاء از امانت الهی به «ودیعۀ یوم الست» یاد می کنند. در لوحی خطاب به یکی از اماء الرحمن می فرمایند:

«تو که سرمست جام عرفانی، نشئه عهد الهی طلب تا از ودیعۀ یوم الست خیر دهی و از قید شبهات اهل اشارات برهی.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۲۰۵)

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی اکبر میلانی ابن حاجی احمد در تفلیس چنین می فرمایند:

«هو الله، ای مشغول به خدمت امرالله، صد هزار شکر باید نمود که آن خانمان به خدمت امر مؤید و آن دودمان به این فضل مخصّص. این نیست مگر از خلوص آن متصاعد الی الله. برکت آباء سبب موفّقیّت ابناء می گردد. کمر را بر خدمت امر محکم بند و در ثبوت و رسوخ ضعفاء بر عهد و پیمان بکوش، چه که میثاق الهی امانت ربّانی است که جبال و ارض و سموات حمل آن نتوانستند؛ چگونه سست عنصران حمل توانند. إنا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا فَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ. زین مردمان سست عناصر دلم گرفت، شیر خدا ورستم دستانم آرزوست و البهائ علیک. ۶ع» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۸۹ / مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۳۶۵)

در این جا تأکید بر این است که این میثاق الهی آن قدر عظیم و مهمّ است که سایر کائنات حمل آن نتوانستند یا خداوند نخواست به آنها بسپارد.

وقتی موضوع عهد و میثاق مطرح است، مقام وفا مطرح می شود. ملکوت وفا قبل از جبروت اسماء آفریده شده است و این نظر به اهمّیت آن است. خداوند، با وفا است و با وفایان را دوست دارد. جمال ابهی به وفا علاقمندند. به این کلام مبارک توجه فرمایید: «اسم وفا را حقّ جلّ جلاله دوست داشته و دارد و لازال به نیر این اسم که از افق سماء فضل مُشرق است ناظر...» (حدیقۀ عرفان، ص ۱۲۷) در مقام دیگر از قلم

اعلیٰ نازل: «این مظلوم وفا را دوست داشته و دارد.» (اشراقات، ص ۲۲) «حقّ جلّ جلاله وفا را دوست داشته و دارد و اوست طراز هیاکل مخلصین و مقرّبین و مقدّسین.» (گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۲۰)

اما اصل وفا را جمال قیوم این گونه توصیف می فرماید:

«... اصل الوفا و هو الايقان بالقلب و الاقرار باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلیٰ بأئی أنا حیّ فی افق الأبهی و من فاز بهذه الشّهاده فی تلك الأیام فقد فاز بكلّ الخیر و ينزل علیه الروح فی كلّ بکورٍ و اصیل و یؤیّده علی ذکر ربّه و یفتح لسانه علی البیان فی امر ربّه الرحمن و ذلك لا یمكن لأحدٍ الآلمن طهر قلبه عن كلّ ما خُلِقَ بین السّموات و الأرضین و انقطع بکله الی الله الملك العزیز الجمیل.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۵۰)

مضمون: (اصل وفا، ايقان به قلب و اقرار به زبان به آن کلامی است که خداوند برای خویش گواهی فرمودند که در افق ابهی حی است و کسی که به این گواهی در آن ایام فائز شود، به کلّ خیر فائز شده و روح قدسی الهی در جمیع روزها و شبها بر او نازل گردد و او را به ذکر خدایش تأیید فرماید و زبانش را به بیان در امر خداوند مهربانش باز کند و این ابداً امکان ندارد، مگر برای کسی که قلبش را از کلّ آن چه که بین زمین و آسمان خلق شده، طاهر کند و با تمام وجود وارسته شده، به سوی خداوند پادشاه عزیز جمیل روی آورد.)

محبت الهیه

معنای دیگر «امانت الهیه» محبت خداوندی است که در قلوب به ودیعه گذاشته شده است. حفظ آن، وظیفه فرد انسانی است؛ چون آن را حفظ نماید، به آن ناظر باشد و طریق اطاعت از حق را صرفاً به خاطر آن پیوید.

در باب محبت و لزوم حفظ آن از سارقین و خائنین، در مناجاتی از قلم اعلی نازل:

«الها، معبودا، مسجودا، کریما، رحیما، تو آگاهی و دانایی این عباد لثالی محبتت را در خزائن افنده قلوب به اسمت حفظ نمودند. حال از تومی طلبیم و مسئلت می نماییم ما را از سارقین و خائنین حراست نما و حفظ فرما، تویی قادر و توانا.» (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۶۱)

در مقام توصیه می فرمایند: «بگوای دوستان، امانات محبت محبوب عالمیان را به اسمش حفظ نمایید و از خائنین و سارقین محفوظ دارید.»

محلّ حبّ محبوب، دل حبیب است، لهذا باید قلب را آماده ساخت تا بتواند این امانت را بپذیرد و نگه دارد. در ابتدای کلمات مکنونه عربی در لزوم طهارت و صفای قلب از قلم اعلی نازل: «فی اَوَّلِ الْقَوْلِ اَمْلِكُ قَلْبًا جَيِّدًا حَسَنًا مَنِيرًا لَتَمْلِكُ مُلْكًا دَائِمًا بَاقِيًا اَزْلًا قَدِيمًا.»

و اما نحوه تطهیر قلب را باید از نفس مظهر ظهور پرسید که به چه ترتیب باید به این امر اقدام کرد و چه ناپاکی را باید از آن زدود. جمال مبارک اولین شرط مجاهدت در سبیل الهی را این گونه توصیف می فرمایند:

«شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد، باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است، از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است، لطیف و نظیف نماید و هم چنین دل را از علاقه آب و گل، یعنی از نقوش شبّحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند، به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید، چنان چه الیوم اکثری به این دو وجه از وجه باقی و حضرت

معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می چرند.» (ایقان، ص ۱۴۸)

در بیان دیگر، حضرت بهاء الله طهارت قلب را سبب حیات ابدی و زندگی سرمدی بیان می فرمایند:

«یک حرف بر تو القا می نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء صمدیت بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا به حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است "فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً لتملکوا ملکاً باقیماً دائماً ابداً قدیماً" این است کنزی که متعلق به شما است و اگر زنده و قائم شود، هرگز نمی میرد و فانی نمی شود و «هذا نور لایطفی و کنز لایفنی و قمص لایبلی و ظهور لایخفی به یضل کثیراً و یهدی آخرون». حمد کن خدا را که محل القای این کلمه جامع و رنه لاهوتیه و این غنه جبروتیه شدی و محکم تر از این کلمه چیزی نیافتیم و الا القا می نمودم. نصیحتی اعظم تر از این کلمه مذکوره نه. فاحفظوها أن تریدون أن تجدون الی ذی العرش سبیلاً.» (مانده آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۸)

آخرین نکته در باره قلب، جهت حصول آمادگی برای حمل امانت الهی، این است که قلب زنده است، روح می خواهد، او را زینتی باید و لباسی، باید کوشید تا به اوج کمال برسد:

«روح قلب معرفت الله است و زینت او اقرار بآنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت ...» (اقتدارات، ص ۱۶۳)

حضرت بهاء الله می فرمایند:

«هر قلبی قابل ودیعه حب الهی نبوده و نخواهد بود؛ چنانچه هر ارضی لایق انبات ریاحین بدیعه نبوده و نیست مگر قلب انسان که لازال حامل امانت

رحمان و منبت سنبلات حکمت و تبیان بوده. فتبارک الرحمن ذوالفضل و الاحسان. ولکن هر که به صورت بشر لایق منظر اکبر نه و از انسان بین یدی الله محسوب نخواهد بود چه که هر نفسی از خَلَع عرفان عاری ماند، از بهائم عندالله مذکور» (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۳۳)

حَبّ الهی گران بهاترین عطیّه الهی به نوع بشر است و لهذا برای حفظش نیز باید دست به دامن خود آن حضرت شد. بدین لحاظ است که در دعایی که صبح و شام باید تلاوت نمود، می فرمایند:

«ای ربّ فاستقمنا علی حبّک بین خلقک؛ لأنّ هذا اعظم عطیتک لبریتک...»
(ادعیّه حضرت محبوب، ص ۲۱۱ / مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۰۰)

البته این گوهر ثمین را که در زاویه قلب مخزون و مصون است، سارقین و خائنین در کمینند تا بربایند یا از دُرج قلب خارج کنند. این است که حضرت بهاءالله می فرمایند:

«بگو ای دوستان، سارقان و خائنان در کمینگاهان مترصدند؛ ای حاملان امانت رحمان غافل مشوید و لنالی حَبّ الهی را از دزدان حفظ نمایید.»
(اقتدارات، ص ۹۸)

این خائنین و سارقین در جمیع احوال مترصدند که ضربه ای وارد کنند و از کوچک ترین غفلت حاملان امانت استفاده نمایند. جمال مبارک هشدار می دهند:

«قدر خود را بدانید و مقامات خود را به اسم حقّ حفظ نمایید؛ چه که مشرکین و منکرین و خائنین به لباس توحید و اقبال و امانت ظاهر شده اند و به کمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مشغولند. إنّ ربکم الرحمن یقول الحقّ و یخبرکم بالفضل و یهدیکم صراطه المستقیم. سبل ناس را بگذارید و راه های غافلین را معدوم شمارید و بگویند آنه لایمشی فی طرقکم و لایعمل ما عندکم. قد ظهر و أظهر صراطه المستقیم و عَرَفَ الکُلّ منهجه القویم.» (اقتدارات، ص ۵-۲۷۴)

حضرت عبدالبهاء نیز در همین باب می‌فرمایند:

«ای دو بنده آستان الهی، الطاف نامتناهی شامل گشت تا حامل امانت عظمای الهی گردید و آن محبت دلبرا آفاق است. فیضی در عالم وجود اعظم از حب نیست، این است آیت کبری؛ این است امانت عظمی؛ ولی چون شرایط و شواهد آن بسیار عظیم است؛ لهذا جمیع کائنات تحمل آن نداشت و استعداد و قابلیت ظهور آن را نیافت، لهذا از حمل آن عاجز و قاصر بود؛ این موهبت تخصیص به عالم انسان یافت. اگر چنان‌که باید و شاید، شرایط و شواهد در نفسی تحقق یابد، فتبارک الله احسن الخالقین ظاهر و آشکار گردد.»
(منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۹۳ / شماره ۱۲۱)

عبودیت

حضرت عبدالبهاء در مواقع کثیره «عبودیت» را همان امانت کبری ذکر کرده‌اند. از جمله در لوحی می‌فرمایند:

«هو الله، ای شریک و سهیم عبدالبهاء در عبودیت آستان کبریا، بیا دست به هم دهیم و پا در این صراط بندگی نهیم و به آن چه سزاوار این امانت عظماست، قیام کنیم تا روی تابان کنیم و خوی رشک مشک موی حور جنان، این است فضل بی پایان ع» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۱۵)

عبودیت، حمل ثقیل است و به راحتی نتوان آن را تحمل کرد. باید بسیار ایثار نمود و از خواسته‌های خویش گذشت تا بتوان به موجب آن عمل کرد. همت عظیم باید و تلاش جسیم شاید تا بتوان آن را حمل کرد و البته فخری بزرگ است که بتوان به این امر مهم توفیق یافت. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«ای بنده جمال ابهی، عبودیت عظیم است؛ عظیم. امانت الهی و رحمت ربّانی است؛ آسمان و زمین از حملش عاجز و جبال پر تمکین از تحملش قاصر. انسان است که حمل این امانت تواند. ملاحظه نما که این چه عطایی و بخششی است که سبقت بر جمیع کائنات نموده و قوای اعظم عالم مقاومت نتواند.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۱۵ / منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۱۲۴، شماره ۱۷۸)

در بیان دیگر، قیام به نطق و بیان و عبودیت حضرت یزدان را شرط حفظ این امانت عظمی دانند؛ زیرا قیام به عبودیت و نشر نفحات حضرت احدیت سبب شود که آدمی مورد طعن و شتم و ضرب واقع شود؛ اما نتیجه‌اش سهم شدن در بلایای جمال قدم است:

«وقت نطق و بیان است و هنگام قیام به عبودیت حضرت یزدان. عبودیت آن ذات احدیت امانت عظیمه است که ثقل اعظم است و آسمان و زمین و جبال از حملش عاجز. پس حاضر شو که این بار گران را در کمال روح و ریحان چون این عبد حمل نمایی و مورد طعن و سب و شتم و تکفیر و تفسیق و شبهات امم گردی تا قطره‌ای از بحر بلایای جمال قدم روحی لعباده الفدا نصیب بری.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۶ - ۱۴۵)

عبودیت کمرشکن است، به این جهت آن را ثقل عظیم نامیده‌اند. حضرت عبدالبهاء به این نکته تصریح دارند:

«اگرچه این عبودیت ثقل عظیم است و امانت کبری؛ کمرها را شکسته و قوای عظیمه را مضمحل نموده؛ از آن جمله کمر عبدالبهاء به جمالش قسم که به کلی منکسر گشته.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۹۰)

اگرچه حضرت عبدالبهاء قافله سالار عبودیت است و مثل اعلای این امر مبرم، اما در مقام هدایت خلق خود را عاجز از قیام به این امر مهمّ بیان می‌فرمایند:

«از فرط گنه‌کاری و شرمساری سر بر ندارم و از شدت خجالت در اضطرابم که در آستان مقدس خدمتی از دست نیامد و از عهده عبودیت برنیایم، زیرا فضل محیط و این الطاف رب فرید در هر آن سزاوار شکرانه بی حد و حصر و شکرانه قیام به عبودیت حضرت یزدان است و این عبودیت امانتی است که در آیه مبارکه مذکور و آسمان و زمین از حملش عاجز و ضعیف. آیه "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا" را ملاحظه نمایید که عبودیت درگاه چه قدر صعب و سخت است. حال این عبد ضعیف با جسمی نحیف و قوتی طفیف حمل این ثقل اعظم خواهد؛ هیئات هیئات! "لا کُلَّ مَا يَطْلُب الْإِنْسَانُ يُدْرِكُهُ تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَاتَشْتَهِي السَّفِينُ".»^(۱) (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۹۱)

از جمله علائم عبودیت، خدمت حق و خلق است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«ای جوان نورانی، رحمانی باش و آسمانی؛ ملکوتی باش و ربّانی. تا توانی دمی میاسا و نفسی بر میاور مگر آن که اثری از تو ظاهر گردد و ثمری از تو حاصل شود. اثر و ثمر انجذاب به نفعات الله است و اشتعال به نار محبت الله. نشر آیات توحید است و دخول در ملکوت تجرید؛ ترتیل کتاب مبین است و تصویر صور ملاً عالین. اگر عزت ابدیه جویی خدمت به درگاه احدیت کن و در سبیل الهی تحمل هر اذیت و ذلت بنما؛ آسودگی مجو، آلودگی مخواه، آزادگی طلب، فرزاندگی بخواه. همتی کن که حمل امانت کبری نمایی. إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا فَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ. اینست توانایی. اینست دانایی. اینست موهبت آسمانی.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶ / پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۰۷)

از نکات مهمی که در باب خدمت حضرت عبدالبهاء بیان می‌فرمایند آن است که اداره امور جامعه و هدایت احباء و تلاش برای ارتفاع رایت وحدت و توحید ادیان و تأسیس صلح عمومی صرفاً جهت اطاعت اوامر الهیه و حمل امانت کبری است نه

آن که آن طلعت اقدس برای خود مقامی بخواهند یا مدعی جاه و مرتبه‌ای باشند. حضرت عبدالبهاء حتّی تأکید می‌فرمایند که احبّاء آن هیکل اطهر را دست‌آویز اختلاف ننمایند و سبب تشتّت شمل امرالله نگردند:

«مقصود این عبد این است که یاران مرا دست‌آویز اختلاف ننمایند و سبب تشتّت شمل امرالله نگردند، زیرا مدعی مقامی نبوده و نیستم و از زمره مستکبرین و اهل کبریا نخواهم بود و اگر چنانچه مجبوریت نبود و عبودیت منظور نظر نه که امرالله در شرق و غرب مشتهر گردد و رایت وحدت و توحید ادیان مرتفع شود، صلح عمومی تأسیس گردد و الفت روحانیّه عموم بشر تحقّق جوید، نفحات قدس منتشر شود و نسیم جان‌پرور جنّت ابهی مشام‌ها را گلشن ملاً اعلیٰ نماید تا خاور و باختر مانند دو دلبر، دست در آغوش یکدیگر نماید. به جان عزیزان یار و یاور روحانی به کلی از خلق کناره می‌گرفتم و سردر گریبان نموده، از آشنا و بیگانه عزلت جسته، به تهذیب و تربیت خویش می‌پرداختم. ولی چه توان کرد که امر الهی را جز اطاعت چاره‌ای نه و امانت‌الله را جز تحمّل و تجمّل چه توان نمود. "فأبین أن یحملنّها" را فراموش ننمایم ...»
(منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۹۲)

قبلاً ذکر شد که این امانت الهی را باید به او برگرداند. اگر عبودیت را امانت الهی بدانیم، در هنگام عروج از این عالم باید تقدیم حضرتش کنیم. این است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«حکایت کنند که شخصی در عالم رؤیا شخص بزرگواری را دید و سؤال نمود که چگونه در درگاه الهی کار تو گذشت؟ جواب داد که چون به آن درگاه رسیدیم، سؤال نمودند که چه ارمغان آوردی؟ عرض کردم: علم. گفتند: انّ خزائن ربّک مملوءة من هذا. گفتم: اعمال خیریه و عبادات. گفتند: انّ خزائن ربّک مملوءة من هذه. پس عرض کردم: عجز و فقر. گفتند: این هدیه مقبوله است، زیرا در این درگاه پیدا نمی‌شود. مقصد این است که هر نفسی که در

کمال فقر و عجز و ضعف است، مقبول است.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۱۸۲ / فقره ۲۵۵)

کلام الهی و وحی صمدانی

بعضی از نفوس از کفایت و لیاقت کافی برخوردارند که محلّ امانت الهی شوند و کلام حقّ را بشنوند و در محفظه قلب حفظ کنند. حضرت بهاءالله همه کسان را لایق آن نمی‌دانند؛ در بیانی می‌فرمایند:

«فی الحقیقه این خلق موجود قابل اصغاء این کلمه‌ای که از مشرق وحی اشراق نموده، نبوده و نیستند و لایق عرفان آن نه، إلاّ من شاء الله. یا ایها الناظر الی الوجه از حقّ جلّ جلاله مسئلت نما خلقی را به قدرت کامله خود برانگیزاند و مبعوث فرماید که شاید حامل امانت شوند و حافظ لئالی حکمت.» (آیات بیّنات، ص ۲۹۵)

این امانت الهی تأثیرات عجیبه دارد. نافذ و قدیر است؛ عالم را منور کند؛ جایگاهش قلوب فارغه صافیّه است. حضرت بهاءالله در وصف آن می‌فرمایند:

«قد تَضَوَّعَتْ نَفَحَاتُ الْآيَاتِ وَ ظَهَرَتْ اَعْلَامُ الْبَيِّنَاتِ وَ لَكِنِ الْقَوْمُ فِي وَهْمٍ عُجَابٍ. ان شاء الله به قوه ملکوتی نصرت نمایی و احداث آن و ظهور آن از قلوب فارغه صافیّه بوده و هست. اوست آیت الله در وجود و امانت او در افنده و قلوب. علماء از عرفانش علی ما ینبغی قاصر و حکماء عاجز. این آیه عظمی حاکم است در عالم و متصرف است در امم. اسماء طائف حول او و اسباب مطالع ظهور صفات او. توجّهش به اسباب بصر، بصیر است و به اسباب سمع، سمیع و اسباب نطق، ناطق. اگر این قوه را مانعی منع ننماید و حجایی حائل نشود، نافذ و قدیر است. اوست آفتابی که از افق سماء عالم ادراک اشراق

نموده. اگر حجابات اوہام حجاب نشود، عالم را منور نماید.» (آیات الہی، ج ۲، ص ۳۱۱)

مجاہدہ و طلب حق

یکی دیگر از مواردی که در آثار مبارکہ مشاهده می شود، مجاہدہ در راہ حق و جستجو جہت یافتن او است. حضرت بہاء اللہ در کتاب مستطاب ایقان شرایط شخص مجاہد را فہرست وار ذکر فرمودہ اند؛ اما این کہ این مجاہدہ همان امانت رب قدیر محسوب گردد؛ در بیانی از حضرت عبدالبہاء مشاہدہ شدہ است؛ طلعت میثاق می فرمایند:

«ای طالبان حق، مجاہدہ و طلب حق حمل ثقیل است و امانت رب جلیل؛ آسمان و زمین تمکین ننماید؛ لہذا عالمان و فاضلان بی طلب محروم گشتند و شما چون طالب حق بودید و مجاہدہ کردید؛ محرم راز شدید و با دلبر اسرار ہمدم و ہمزاز گشتید. این ہدایت مہبت است و از الطاف خفیہ حضرت احدیت؛ لہذا نصیب ہر خسیسی نہ و بہرہ ہر غافل سفیہ نیست. ہر غزالی را نافہ مشکین نہ و ہر گیاهی را رائحہ عنبرین نہ و ہر شجری را فاکہہ شیرین نہ و ہر نابتی را اصل ثابت با تمکین نہ. پس شکرانیت این مہبت بہ جا آرید کہ ہدایت یافتید و بہ عرفان حضرت یزدان فائز گشتید و شکرانہ این عطا، قیام بہ گفتار و رفتار و کردار بہ موجب تعالیم جمال ابہی است.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۱۰۳)

وصول بہ معرفت حق با استفادہ از فیوضات الہیہ حاصل گردد و آن امانت الہیہ کہ معرفت سلطان ظہور است از کمون انسان بہ ظہور و بروز رسد. این است کہ حضرت عبدالبہاء در تفسیر حدیث "کنت کنزاً مخفیاً..." می فرمایند:

«هر چه عقول مجزده و نفوس زکیه صافیه طی عوالم عرفان نمایند، جز مراتب آیه مدله بر سلطان احدیه که در حقایق انسانیّه ودیعه گذاشته شده، ادراک ننماید و آن چه به جناح نجاج در فضای بی منتهای علم و شهود پرواز نمایند، جز احرف کتاب نفس خود نخوانند این است که می فرماید: "اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا"^(۳)... ولکن این آیه متجلیّه از شمس هویه و امانت سلطان احدیه در حجابات و سبحات انفس محتجب و مستور است چون شعله نورانی که در غیب شمع و سراج قبل از اشتعال منطوی و مکنون است و تا این نیر سماء توحید در مغرب حقائق انسانیّه متواری است؛ هیچ نفسی از شئون لاهوتیه که در غیب حقیقت انسان مکنون است، واقف نه. این است که چون شمس هویت از مشارق قیومیت طالع و لائح گردد، نفوسی که به عرفان این مطالع عز احدیه و مشارق صبح الهیه فائز شده، در ظل تربیتشان تربیت شوند تا آن آیت رحمان چون صبح انوار از جیب حقایق نفوس مطمئنّه سر بر آرد و رایت ظهور بر اعلام قلوب برافرازد.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۹ - ۴۷)

استقامت

در مقام ششم، امانتی که دست انسان سپرده شده و به نصّ مظهر ظهور الهی اعظم از کلّ است، استقامت است. در باب استقامت، همین بس که گفته شود، بعد از عرفان [که خود با اطاعت همراه است]، استقامت از اعظم اوامر الهیه است. جمال قدم می فرماید: «بعد از عرفان مطلع وحی الهی و مشرق اوامر صمدانی، استقامت از اعظم اعمال بوده...» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۸۷)

حضرت بهاء الله فرموده اند: «بعد از عرفان ذات مقدّس و استقامت بر آن» دو امر اهمّیت دارد، یکی «عبراتی که از خشیه الله نازل شود» و دیگر، «فطرات دمی که در

سببش بر خاک ریزد.» اما، چون امر به حکمت شد و به نوعی میل حضرت بهاء الله بر آن تعلق گرفت که «ذاکرین در ارض بمانند تا به ذکر رب العالمین مشغول شوند؛ لذا بر کل حفظ نفس خود و اخوان لأمرالله واجب و لازم.» (مجموعه الواح، ص ۲۲۸)، شهادت نهی شد و «ثالثی بر مقامش نشست و آن انفاق عمر است در سبیل شناسایی او؛ بشناسد و بشناساند.» (پیک راستان، ص ۱۳۸) ملاحظه می شود که نشر نفعات الله، شهادت فی سبیل الله و ائصاف به خشیه الله بعد از استقامت واقع شده اند.

استقامت، به نص جمال مبارک از او امر الهیه است که سبب پیر شدن حضرت رسول اکرم گشت؛ زیرا (در ایقان شریف، ص ۱۵۵) می فرماید: «استقامت بر امر، حجّتی است بزرگ و برهانی است عظیم؛ چنانچه خاتم انبیاء فرمودند: «شَیْبَتِنِی الْآیَتِینِ» یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت امر الهی است؛ چنانچه می فرماید: «فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ.»

باری، حضرت بهاء الله در این خصوص که استقامت اعظم و اکبر امانت الهیه است می فرمایند:

«علیکم بالاستقامه ثم علیکم بالاستقامه لثلاثاً نزل أقدامکم عن صراط مستقیم.
قل هذا اعظم وصیتی و اکبر امانتی لکم و بینکم. أن احفظوها ثم اجعلوها أمام
عیونکم والله علی ما أقول وکیل.» (لنالی الحکمة، ج ۱، ص ۱۱۳)

در ادامه کلام صرفاً برای تأکید هر چه بیشتر بر این امر مهم اشارتی دارند که به احبای خویش که در آسمان آن حضرت پرواز دارند و ریحیق بیان مبارک را می آشامند، در لوحشان، و ورقه شان، و زبرشان و صحفشان و کتبشان وصیت کرده اند به استقامت و به شهادت می طلبند «قلمی و مدادی و اصبعی و یدی و عضدی و اذنی و بصری و شعراتی و جوارحی و لسانی الناطق الامین.»

استقامت از جمله مواردی است که انسان باید سعی کند به دیگران نیز انتقال دهد یا القاء کند. جمال قدم می فرماید:

«خذ قدح الاستقامة بإذن مالک البریة و اشرب منه أولاً ثم اسقِ به من آمن
بالفرد الخبیر.» (آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۶۴)

موارد استقامت

اگرچه مقصود از استقامت، پایداری در جمیع امور مربوط به امر مبارک است؛ منتهی اشاراتی که در آثار مبارکه آمده به موارد متعدّد مربوط شده است؛ فی المثل:

محبت: بدیهی است که محبت الهی اولین و مهم ترین و گران قدرترین عطیة خداوند است و استقامت بر آن از اعظم نوایای بندگان الهی که در مناجاتی فرمود: «فاستقیمنی علی حبک بین خلقک؛ لأنّ هذا اعظم عطیتک علی بریتک.» (ادعیة محبوب، ص ۲۱۱)

امر: جمال قدم می فرماید:

«تجلّی دوّم استقامت بر امرالله و حبّه جلّ جلاله بوده و آن حاصل نشود مگر به معرفت کامل و معرفت کامل حاصل نشود مگر به اقرار به کلمه مبارکه "یفعل ما یشاء". هر نفسی به این کلمه علیا تمسک نمود و از کوثر بیان مودع در آن آشامید، او خود را مستقیم مشاهده نماید.» (آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۶۴)

امتحانات: حضرت عبدالبهاء می فرماید:

«الیوم اهمّ امور استقامت و ثبوت است زیرا امتحان شدید است.» (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۳۶۱)

شرب رحیق مختوم: جمال مبارک می فرماید:

«نیکوست حال نفسی که شبهات و اشارات اهل حجبات او را از منزل آیات محروم ننمود و به کمال استقامت رحیق مختوم را از ید اسم قیوم آشامید و به ثنا و ذکر مالک اسماء مشغول شد.» (یاران پارسی، ص ۵۹)

اگرچه موارد عدیده در این باب در آثار مبارکه موجود، اما لأجل اختصار کلام از ذکر سایر موارد خودداری شد.

حاملان امانت الهیه

برای آن که افراد بتوانند امانت الهیه را بپذیرند و حمل نمایند، باید با مدارا با آنها صحبت کرد تا تدریجاً آمادگی یابند و آن را بپذیرند. جمال قدم می فرمایند:

«... باید در اول امر به قدر وسعت صدر با او تکلم نمود تا از مقام طفلی به رتبه بلوغ فائز شود و قادر بر حمل کلمه علیا که از مشرق مشیت مالک اسماء اشراق نموده گردد.» (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۳)

کسی که حامل امانت الهی شده، دارای مقام عظیمی است و «دارای این مقام اعزّ اعلیٰ را سطوت عالم و جنود امم و شبهات علماء و اشارات فقهاء از مالک اسماء منع ننماید.» (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۱۱)

از جمله نفوسی که حامل امانت الهی شد و تا حدی واقف بر اسرار حق گشت، جناب شیخ احمد احسائی بود. وقتی بعضی از احباء در مورد مقام ایشان طریق مبالغه پیمودند و جناب ورقا مراتب را حضور جمال مبارک معروض داشت، حضرت بهاء الله در جواب ایشان فرمودند:

«اولیای الهی نباید تکلم نمایند به آنچه که از انصاف بعید است. فخر احمد در آن است که به بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل امانت گشت. این مقام بسیار عظیم است؛ یکفیه ورب العالمین ... حضرت احمد و کاظم آگاه

بودند و از معانی کتب الهی مطلع و باخبر. نظر به جذب قلوب بعضی بیانات فرموده‌اند و مقصود تقرّب ناس بوده که شاید به کلمه حقّ فائز شوند؛ چنانچه فائز شدند نفوسی که اوّل به شریعه الهی وارد گشتند آن حزب بوده و این فقره گواه است بر آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمی که به آن متمسک بوده‌اند.» (امر و خلق، ج ۲، ص ۶۰ / طبع ایران، ص ۳۳۷)

دیگر جناب دّیان بود که مخزن امانت حقّ گشت. جمال مبارک در (لوح خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۳۰) می‌فرمایند:

«حضرت دّیان که به قول نقطه روح ما سوا فداه مخزن امانت حقّ جلّ جلاله و مکمن لئالی علم او است، او را به ظلمی شهید نمودند که ملأ اعلیٰ گریست و نوحه نمود و او است نفسی که علم مکنون مخزون را به او تعلیم فرموده و در او ودیعه گذاشته بقوله: "أَنْ يَأْسَمَ الدّیَانِ هَذَا عِلْمٌ مکنونٌ مخزونٌ قد أودعناک و آتیناک عزّاً مِنْ عند الله إِذْ عینٌ فؤادک لطیف تعرف قدره و تعرّ بهاء و قد مَنْ اللهُ علی نقطة البیان بعلمٍ مکنونٍ مخزون ما نزل اللهُ قبل ذلک الظّهور و هو اعزّ من کلّ علمٍ عند الله سبحانه و قد جعله حجّةً من عنده بمثل ما قد جعل الآیات حجّةً من عنده" انتهى. آن مظلوم که دارای خزینة علم الهی بود ...»

احبّای الهی که در میادین خدمت به فعّالیّت مشغولند نیز در توقیعات مبارکه با عبارت «حاملان امانت الهیّه» مخاطب گشته‌اند که شمه‌ای از آن در عبارات فوق نقل شد.

نکته آخر آن که هر کس این امانت را حفظ ننماید، در آن خیانت کرده است. بنا بر این، هر کس که آن امانت را نگه ندارد و به موجب آن عمل نکند، «خائن» محسوب می‌شود و این نکته را حضرت عبدالبهاء در لوحی بیان کرده‌اند:

«ای مؤتمن عبدالبهاء، حضرت کبریا در حقیقت انسان آیت کبریٰ و دیعه نهاد؛ بعضی مؤتمن شدند و آن و دیعه الهیّه را به کمال همّت محافظه و صیانت

نمودند و بعضی ناسپاس در امانت خیانت کردند، یعنی آن موهبت را هدر دادند. حمد کن خدا را که مؤتمن بودی و آن امانت الهیه محفوظ و مصون ماند و مانند لؤلؤ مکنون در حیز وجود جلوه نمود تا به نور حقیقت پی بردی و راه هدایت یافتی و به موهبت حضرت احدیت رسیدی.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۹۲)

یادداشت‌ها:

۱. در باره این شعر، جناب دکتر رأفتی مرقوم داشته‌اند که این شعر از متنبی است و در صفحه ۴۷۲ دیوانش درج شده است. ایشان افزوده‌اند که شاعری فارسی‌زبان، مضمون مزبور را به فارسی چنین بیان کرده است: روز نه چنان بود که خواهد مردم / باد نه چنان وزد که خواهد کشتی. (جلد اول مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۷۸)
- ظهیری سمرقندی آن را این‌گونه بیان کند: چرخ نه چنان رود که خواهد مردم / باد نه چنان وزد که خواهد کشتی (اغراض السیاسة و أعراض الریاسة، از انتشارات دانشگاه طهران، به تصحیح دکتر جعفر شعار، ص ۳۷۷) در گنجینه سخن، تألیف دکتر صفا، ج ۲، ص ۱۹۸، به نقل از (دستور دبیری)، طبع صادق عدنان ارزی همان‌گونه که جناب رأفتی آورده‌اند، درج شده است.
۲. قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۴